

در 16 آذر امسال؛
درو کنید محصول بذری را که؛
با نام فاطمه زهرا کاشتید!

آذرماه 1388

محمد حسینی

نگارنده رونوشت بسیاری از اوراق بازجوئی اولیه قاتلان زنده یادان پروانه و داریوش فروهر و مختاری و پوینده و دوانی را در اختیار دارد و هر سال بخشی از آن را در آذرماه منتشر می کند.

امسال (اول آذرماه 1388) قسمت کوتاه دیگری را عینا از روی اقرارنامه یکی از کارمندان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به شماره کارمندی 09112132840 که دست اندرکار خونریزی فجیع پروانه و داریوش فروهر بوده در زیر درج می کنم:

... فقط در حذف پروانه اسکندری حضور داشتم. به اتفاق صفائی، محسنی (نوروزی) و هاشم (قربان زاده) زمانی که قرار شد پروانه حذف شود دستهایش را گرفتم و برادر صفائی هم گردن ایشان را گرفت و بعد هم هاشم مواد بیهوشی جلوی بینی اش گرفت و آخر محسنی چند ضربه کارد به سینه ایشان زد با نام مقدس خانم فاطمه.

و به یاد داریم که در همان سال، هنگام قیام شش روزه دانشجویان (18 تیر) نیز عزت ابراهیم نژاد را با نام فاطمه زهرا از بالکن خوابگاه دانشگاه به زیر انداخته بودند!

اکنون بیش از دو هفته به سالگود 16 آذر نمانده. به مناسبت آغاز قتل های زنجیره ای در آذرماه 77 و نیز جانسین شدن فروهرها بجای اولین حلقه های آن زنجیره شوم مطالبی را به شرح زیر تقدیم می گردد:

ابتدا به نوشته زیر که پایگاه اینترنتی شریف نیوز آن را به مناسبت 16 آذر در سال 1384 درج کرده بود توجه می کنیم:

سه یار دبستانی؛

روایتی از وقایع 16 آذر 1332 در دانشگاه تهران

این «سه قطره خون» که بر چهره ی دانشگاه ما، همچنان تازه و گرم است...



«اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش می‌زدم، همان جایی که بیست و دو سال پیش، «آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای «نیکسون» قربانی کردند! این سه یار دبستانی که هنوز مدرسه را ترك نگفته اند، هنوز از تحصیلشان فراغت نیافته اند، خواستند - همچون دیگران - کوپن نانی بگیرند و از پشت میز دانشگاه، به پشت پاچال بازار بروند و سر در آخور خویش فرو برند. از آن سال، چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند و رفتند، اما این سه تن ماندند تا هر که را می‌آید، بیاموزند، هر که را می‌رود، سفارش کنند. آنها هرگز نمیروند، همیشه خواهند ماند، آنها «شهید» ند. این «سه قطره خون» که بر چهره ی دانشگاه ما، همچنان تازه و گرم است. کاشکی می‌توانستم این سه آذر اهورائی را با تن خاکستر شده ام بیوشانم، تا در این سموم که می‌وزد، نفسزند! اما نه، باید زنده بمانم و این سه آتش را در سینه نگاه دارم.» دکتر شریعتی

16 آذر سال 32 بود؛ نه! دو ماه قبل از آن، تاریخ 16 مهر 32.

بیشتر از 50 روز از کودتای آمریکایی ارتشبد زاهدی نگذشته بود. مردم هنوز درك کودتا برایشان سنگین بود. اولین تظاهرات يك پارچه مردم علیه رژیم کودتا در همین روز اتفاق افتاد؛ دانشگاه و بازار به طرفداری از تظاهرکنندگان اعتصاب کردند. تظاهرات به قدری سنگین بود که کودتاچیان وارد معرکه شدند و طاق بازار را بر سر بازاریان خراب کردند و دکان‌های آنان را به وسیله مزدوران خود غارت کردند.

16 آبان سال 32 بود؛ کابینه زاهدی و دولت انگلستان برای تجدید روابط ایران و انگلستان که در جریان ملی سازی نفت قطع شده بود، مخفیانه شروع به مذاکرات کردند.

در تاریخ 24 آبان اعلام شد که نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می آید. نیکسون به ایران می آمد تا نتایج «پیروزی سیاسی امیدبخشی را که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است» (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای 28 مرداد) ببیند. دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می نمود.

دو روز قبل از آن واقعه تلخ (14 آذر) زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد و قرار شد که «دنیس رایت»، کاردار سفارت انگلستان، چند روز بعد به ایران بیاید. از همان روز 14 آذر تظاهراتی در گوشه و کنار به وقوع پیوست که در نتیجه در بازار و دانشگاه عده ای دست گیر شدند. این وضع در روز 15 آذر هم ادامه داشت.

رژیم شاه برای مسلط شدن بر اوضاع و حفظ سلامت (!) سفر نیکسون نیروهای نظامی خود را در دانشگاه مستقر کرد؛ روز 15 آذر یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می رسد که باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صدها خفه گردد و جنبندگی نجنبند...

صبح شانزده آذر، هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیر عادی اطراف دانشگاه شده، وقوع حادثه ای را پیش بینی می کردند.

دانشجویان حتی الامکان سعی می کردند که به هیچ وجه بهانه ای به دست بهانه جویان ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خون سردی و احتیاط به کلاس ها رفتند و سربازان به راهنمایی عده ای کار آگاه به راه افتادند. ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه ای به دست آنان نیامد به داخل دانشکده ها هجوم می آوردند؛ از پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم عده زیادی را دستگیر کردند. بین دست گیر شدندگان چند استاد نیز دیده می شد که به جای دانشجو مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن به داخل کامیون کشیده شدند؛ چون احتمال وقوع حوادث وخیمتری می رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان، دانشکده را تعطیل کردند و به آنها دستور دادند به خانه های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند. دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشگاه را ترك می کردند ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان به دانشکده فنی حمله کردند. بهانه حمله آنان به دانشکده ظاهراً این بود که در این گیر و دار دو دانشجوی رشته ساختمان به حضور نظامیان در دانشگاه اعتراض می کنند. ارتشی ها برای دستگیری آنان وارد دانشکده فنی وارد کلاس درس مهندس شمس می شوند تا دانشجویان معترض را دست گیر کنند؛ وقتی مهندس شمس نسبت به حضور نظامیان در کلاس درس خود اعتراض می کند او را با مسلسل به جای خود می نشانند و حتی یا شکنجه مستخدم دانشکده سعی می کنند که آن دو دانشجو را بیلند.

رئیس وقت دانشگاه تهران برای اینکه جلوی ناآرامی ها را بگیرد، کل دانشگاه تهران را تعطیل کرد. حضور نظامیان در صحن دانشکده فنی باعث شد که بین نظامیان و دانشجویان، زد و خورد شود. عده ای از سربازان، دانشکده فنی را به کافی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آنگاه دسته ای از سربازان با سر نیزه از در بزرگ دانشکده وارد شدند.

اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکید و او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست دگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه!». هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند به کلی غافل گیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. به خصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی، سه پله وجود داشت و هنگام عقب نشینی عده زیادی از دانشجویان روی پله‌ها افتاده، نتوانستند خود را نجات دهند، مصطفی بزرگ نیا به ضرب سه گلوله از پا درآمد. مهندس شریعت رضوی که ابتدا هدف قرار گرفته به سختی مجروح شده بود بر زمین می‌خزید و ناله می‌کرد، و دوباره هدف گلوله قرار گرفت. احمد قندچی حتی يك قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله باران اول مصون مانده یکی از جانیان «دسته حاجیباز» با رگلبو مسلسل سینه او را شکافت.

بعد از پایان درگیری‌ها احمد هنوز زنده بود؛ او را به یکی از بیمارستان‌های نظامی تهران منتقل کردند. در حالی که در درگیری‌ها لوله شوفاز در مقابل احمد ترکید بود و آب جوش تمام سر و صورت او را به شدت مجروح کرده بود با این حال مسئولان بیمارستان از مداوا و حتی تزریق خون به او ابا کردند و 24 ساعت بعد او مظلومانه شهید شد.

مظلومیت قندچی به حدی بود که حتی بعد از شهادت، به خانواده‌اش گفته بودند که احمد را با دو شهید دیگر در امام زاده عبدالله دفن کرده‌اند. برادر شهید قندچی گفت: «بعد از این که فهمیدیم احمد را در مسگر آباد دفن کرده‌اند با خانواده شریعت رضوی و بزرگ نیا به مسگر آباد رفتیم و قبر شهید را نبش کردیم و او را مخفیانه به امام زاده عبدالله بردیم و در آنجا در کنار دوستانش به خاک سپردیم.»

در جریان درگیری 16 آذر عده زیادی از دانشجویان لکه تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند به ناچار به آزمایشگاه پناه بردند. پس از ختم گلوله باران دقیقه‌ای سکوت، دانشکده را فرا گرفت. ناگهان میان سکوت ناله بلندی به گوش رسید که مانند دشنه در قلب‌ها فرو رفت و از چشم بیشتر دانشجویان اشک جاری شد. ناله‌های بلند سوزناک می‌فهماند که عده‌ای مجروح شده‌اند و در همان جا افتاده‌اند. اولیای دانشکده، مستخدمان و چند نفری از دانشکده پزشکی می‌خواستند مجروحان را به پزشکی برده معالجه کنند ولی سربازان با تهدید به مرگ مانع این کار شدند. بدن مجروحان در حدود دو ساعت در وسط دانشگاه افکنده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند. بدین ترتیب سه نفر از دانشجویان (بزرگ نیا، قندچی و شریعت رضوی) شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند.

خبر واقعه 16 آذر به سرعت در تمام تهران پخش شد. در روز 17 آذر تمام دانشگاه‌های تهران و اغلب شهرستان‌ها در اعتصاب کامل به سر بردند؛ حتی بسیاری از دبیرستان‌ها هم با تعطیل کردن مدرسه خود هم دوش دانشگاهیان در تظاهرات علیه فجایع 16 آذر و سفر نیکسون به تهران شرکت کردند.

برای کم رنگ کردن واقعه 16 آذر، جنایت کاران شروع به سفسطه کردند. در مقابل خبرنگاران گفتند که: «دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شد.» در همان روزها یکی از مطبوعات نوشت: «اگر تیرها هوایی شلیک شده، پس دانشجویان پر درآورده و خود را به گلوله زدند!»

رژیم برای این که واقعه 16 آذر زودتر از یادها برود از برپایی مراسم یادبود شهدا جلوگیری کرد. برادر شهید شریعت رضوی می‌گوید: «بعد از شهادت این سه تن به ما اجازه برگزار کردن شب سوم در خانه هایمان را هم ندادند؛ ولی در مراسم چهلم به خاطر پافشاری زیادی که کردیم فقط 300 کارت که مهر حکومت نظامی روی آن خورده بود به من دادند. هر کس می‌خواست به طرف امام زاده عبدالله برود کارتش را کنترل می‌کردند.»

برادر شهید بزرگ نیا نیز می‌گوید: «از طریق علم، شاه به پدرم تسلیت گفت و پیغام داد 200 هزار تومان خون بها بدهند که جواب رد دادیم؛ بعد می‌خواستیم مجلس ختم و شب هفت بگیریم، مخالفت کردند. تا این که خودم پیش سرتیب بختیار فرماندار نظامی رفتم و متعهد شدم اگر اتفاقی افتاد خودم مسئول باشم.»

درست روز بعد از واقعه 16 آذر، نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی گناه رنگین بود دکترای افتخاری حقوق دریافت کرد. صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه‌ها در سر مقاله خود تحت عنوان «سه قطره خون» نامه سرگشاده‌ای به نیکسون نوشت. در این نامه سرگشاده ابتدا به سنت قدیم ما ایرانی‌ها اشاره شده بود که «هرگاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت باز می‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود ما ایرانیان به فراخور حال در قدم او گاوی و گوسفندی قربانی می‌کنیم؛ آنگاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرامی و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.»

منابع:

- 1- خاطرات شهید چمران
- 2- روزنامه کیهان آذر 58
- 3- روزنامه اطلاعات آذر 58
- 4- روزنامه جمهوری اسلامی آذر 58

شناسه: 12180

شریف نبوز؛ پایگاه خبری - تحلیلی دانشجویان ایران

حال در زیر به بیانیه ای در دومین سال به باد رفتن انقلاب بهمن 1357 از سوی زنده یادان پروانه و داریوش فروهر رهبران حزب ملت ایر ان در سالگرد 16 آذر آن سال توجه می کنیم:

ترا پرستش می کنم و از نو یاری می جویم

یاد شهیدان شانزدهم آذر گرامی باد

هم میهنان، دانشجویان:

امروز شانزدهم آذر سالگرد روزی است که در جنبش دانشجویی آغازگر فصلی نو بشمار می رود.

فصلی که دست کم تا انقلاب اسلامی ملت ایران بی هیچ وقفه ای ادامه یافت و هم خونین و هم افتخارآفرین بود.

خونین بدان رو که دستگاه استبداد وابسته به بیگانه طی بیست و پنج سال بارها در دانشگاههای ایران خون ریخت تا سلطه شوم خود را پایدار دارد.

افتخار آفرین از آن رو که فرزندان جوان ایران در این کانونهای دانش بسا پیکار خستگی ناپذیر خویش پی یا پی ضربه های خردکننده ای بر پیکر دشمنان ملت فرو کوفتند.

به دنبال کودتای بیست و هشتم امردادماه ۱۳۳۲ که جهانخواران آزمند به سرکردگی امپریالیسم آمریکا برای غارت ثروت های خدا دادی ایران شکل دادند و ارتجاع زخم خورده داخلی باردیگر بر کرسی حکومت نشست، همه گروههای اجتماعی مردم و در پیشاپیش آنها دانشجویان به ویژه در دانشگاه تهران به ایستادگی سرسختانه برخاستند.

کودتا گران که قدرت خود را استوار نمی دیدند تنها چاره را در نابودسازی پایگاههای ایستادگی از راه زندان کردن، شکنجه دادن و حتی کشتار پیکارکنندگان یافتند.

در بحبوحه این تلاش اهریمنی، نیکسون که در آن هنگام معاون رئیس جمهور آمریکا بود برای زمینه سازی بهره ورهای بعدی راهی ایران شد ولسی با ابراز نفرت همگانی روبرو گردید و دانشجویان دانشگاه تهران این سنگر تسخیرناپذیر نسل جوان به نمایشهای گسترده ای پرداختند.

بامداد روز شانزدهم آذر سال کودتای ننگین، نیروهای ارتش و شهربانی که از مدتی قبل در دانشگاه استقرار داشتند به دستور سرکردگان ددمنش خود به تهاجم پرداختند و هنگامی که دانشجویان و استادان دانشکده فنی برای اعتراض کلاسهای درس را ترک می کردند، رگبار گلوله به سوی آنها گشوده شد و سه دانشجوی مبارز: احمد قندچی، مهدی شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا به شهادت رسیدند و چند استاد و گروهی دانشجو نیز به زندان کشیده شدند.

بدینگونه « روز شانزدهم آذر » به نام این سه شهید جوان به نشان پیگیری نهضت ملی در دل تاریخ تابناک ایران رقم خورد و همه ساله به عنوان « روز دانشجو » پاس داشته شد.

در سال پیش در نخستین سال انقلاب، در سامانی نو « روز دانشجو » جلوه ای دیگر یافت و با برگزاری آئین های شکوهمندی همراه بود گرچه که چندپارچگی های زیان بخشی را هم نشان می داد.

امسال شانزدهم آذر به هنگامی فرا می رسد که از یکسو همه ایرانیان در یک « نبرد میهنی » بزرگ بسر می برند و قافله شهادت را فرصت درنگ نیست و از

سوئی دیگر همه دانشگاههای کشور نیز با توطئه کاربدستان بسی مایه زیر نام « انقلاب آموزشی » به تعطیل نابجائی کشیده شده اند.

با این همه از بزرگداشت « روز دانشجو » چشم پوشیدن نشاید که خود می تواند باز هم آغازگر فصلی در نوسازی « همبستگی ملی » باشد.

حزب ملت ایران به روان شهیدان شانزدهم آذر و همه دلیرانی که در سراسر میهن به راه چیرگی حق بر باطل جان باختند ، درود می فرستد.

حزب ملت ایران از همه دانشجویان می خواهد برغم ندانم کاریهایی که آنها را از سازندگی و پیشرفت بازداشته است، صف خود را فشرده تر سازند و با همه نیرو به دفاع از « حاکمیت ملی » برخیزند.

پیروز باد ملت استوارباد همبستگی دانشجویان ایران
شانزدهم آذر ماه ۱۳۵۹ دبیرخانه حزب ملت ایران

نکته بسیار مهمی که در بیانیه حزب ملت ایران در آن سال و در ذهن و اندیشه زنده یادان پروانه و داریوش به نحوی دائمی وجود داشت و باعث جا گرفتن آن دو ستون اصلی نهضت ملی ایران در جایگاه اولین حلقه های زنجیر "قتل های زنجیره ای" شد همان؛

دفاع از « حاکمیت ملی »

است که ورد زبان و قلم و عمل و مبارزه آن دوش خصیتی بود که پس از آندو جایگزینی برایشان یافت نشد.

«فاطمه زهرائی» که منظور نظر ولی فقیه مسلمین و قداره بندان او بوده و هستند بیش از همه به دانشجویان ایران بدهکار است . «آن فاطمه زهرا» در 16 آذر امسال بدهی خود به مردم ایران، به حزب ملت ایران، به پیروان راستین مصدق بزرگ و علی ا لخصوص به دانشجویان ایران را ادا خواهد کرد . 16 آذر امسال روز تسویه حساب دانشجویان به «آن فاطمه زهرا» است. 16 آذر امسال روز «چیرگی حق بر باطل» باد.

«حاکمیت ملی» حق مسلم و بدون چون و چرای ملت ایران است.